

ما و مرتضی

بیستم فروردین، دو مناسبت مهم در تقویم دارد. یکی روز ملی فناوری هسته ای و دیگری هم سالروز شهادت سید مرتضی آوینی. در قبال مناسبت اول این روز، معمولا هر ساله برنامه هایی در بزرگداشت آن گرفته می شود و همگان بر برخورداری از انرژی هسته ای و حق غنی سازی تاکید میکنند. البته از آنجا که در کشور ما همه چیز تابع سیاست است؛ بزرگداشت و یا عدم بزرگداشت این روز وابسته به این است که چه دولتی با چه رویکردی سر کار باشد. از این مناسبت که بگذریم می رسیم به سالگرد شهادت شهید آوینی. سوال اینجاست که برای بزرگداشت شهید آوینی چه باید کرد؟ چگونه این روز را گرامی بداریم؟ می توان یک قدم عقب تر آمد و به جای پرسش از چگونگی از چرایی پرسش کنیم. یعنی پرسیم اصلا پرداختن به چنین شخصی وجهی دارد یا نه؟ چرا ما باید این مناسبت را گرامی بداریم؟ می توانیم از این هم عقب تر بیاییم و به جای پرسش از چرایی، از چیستی سوال کنیم و پرسیم: اصلا آوینی که بود؟

آوینی که بود؟ علی الظاهر یک مستند ساز انقلابی که در باب موضوعاتی نظیر انقلاب اسلامی، تمدن غرب، ماهیت سینما و مواجهه نظری با روشنفکران وطنی مقالاتی نوشته است. این نوع نگاه اگرچه بهره ای از حقیقت دارد؛ اما از آوینی یک عنصری متعلق به گذشته می سازد که باید به موزه رفت و او را دید و شناخت. اما واقعیت امر همین است؛ آوینی متعلق به گذشته است یا آینده؟ اگر متعلق به گذشته است؛ از آنجا که او شخصیتی تاثیر گذار و مهم بوده می توانیم هر ساله برای او مراسم یادبود و بزرگداشت بگیریم. اما اگر متعلق به آینده باشد؛ ما در قبال چنین شخصی چه وظیفه ای داریم؟ اصلا این جمله که فلان شخص متعلق به آینده است؛ یعنی چه؟ منظور از این آینده، دقیقا چه زمانی است؟

آوینی متعلق به آینده است. چراکه او از زمانه خودش و فهم زمانه و روح حاکم بر آن جلوتر بود. جامعه جمع تک تک اعضای خود نیست، بلکه فراتر از آن ها دارای یک هویت و ذات است. خود آوینی می گوید: «این که در هر زمانه انسان ها بر امری اتفاق رای می یابند و انگیزه ها و اندیشه های مشترکی پیدا میکنند؛ تصادفی نیست. در هر زمانه بشر- در مصداق جمعی خویش- عهد تازه ای می بندد و این عهد تازه ملازم است با تعهدی تازه در تفکر بشر و اراده او.» آوینی با درک تاریخ چهارصد ساله غرب و سیطره نسبی آن بر جوامعی نظیر ما، به خوبی دریافته بود که بشر در عهد نیهیلیسم به سر می برد و از رنج بزرگ همگانی سخن می گفت: «دورانی از یک رنج بزرگ همگانی در راه است. آخرین دوران رنج. و با این دوران عهد نیهیلیسم نیز به سر خواهد آمد. رنج بشری، با هبوط آغاز می شود. با فروفتادن از بهشت مثالی. بهشتی که در عین حال مثالی است از ذات آدم و حقیقت وجود او. بازگشت آدم نیز به همین بهشت است که با توبه میسر می شود. و نیهیلیسم، ظلمات آخرین مرحله هبوط قبل از توبه بازگشت است و این مرحله باید هم با بیشترین رنج همراه باشد. رنجی که بیش از هر چیز رنج عدم قرب است. رنج بُعد از حقیقت است.»

آوینی بیش از همه، نظر به تاریخ و باطن آن داشت و سعی می کرد با ظهور نحوی از تفکر، که می توان به آن تفکر آماده گر گفت؛ زمینه آغاز تاریخ جدیدی را فراهم سازد. او درد انسان امروز را حتی بهتر از خودش شناخته بود و خبر از هبوط در همه ساحات وجود بشر می داد و می گفت: «مرگ حقیقی در همین بی معنی شدن هستی است. و این روی نمی کند مگر آنکه بشر وجود خود را به مثابه واسطه ای میان زمین و آسمان انکار کند. انکار آسمان، انکار حقیقت آسمانی وجود انسان است و با این انکار، مظهریت او برای حقیقت مطلق انکار می شود و نیستی روی می کند.»

تاریخ تشنه امثال آوینی است. اگرچه اجتماع معمولا روی خوش به چنین افرادی نشان نمی دهد. به همین دلیل آوینی را باید آموزگار تاریخ خواند تا آموزگار اجتماع. به صرف بی اعتنایی جامعه به اندیشه و حرکت چنین انسان هایی، نمی توان کار آن ها را پایان یافته تلقی کرد. اگر امروز کسی روی خوش به امثال آوینی و جوهره حرکتشان نشان نمی دهد و اگر فردا هم تکرار امروز است؛ می توان به پس فردایی دل بست که اندیشه و حرکت امثال آوینی، جایگاه خود را می یابد و آن تاریخ را سیراب می کند.

دیکتاتورِ «اکنون»

می یابند. چونان که گرفتار حریق گشته است که از غیر اکنون و این وحشتی که بر جانش مستولی است تصویری ندارد. در گیر و دار خشم و شهوت نیز جان در «حال» اسیر است. نه از دیروز تصویری دارد و نه از فردا. خودآگاهی یعنی بیرون شدن از «عاداتی» که بر جان احاطه یافته اند و بر خود نگرستن. اما عادت، همواره ملازم با «غفلت» است و از غفلت زده نمی توان خواست که از غفلت زدگی خویش غافل نباشد....

نظم گسترده تمدن اروپایی متکی به «تکنولوژی» است و این «نقطه قدرت»، درست همان «نقطه ضعف» اوست. وقتی انسان به قدرتی اتکا پیدا کند که بیرون از وجود اوست، دیگر نمی تواند خود را قدرتمند بداند. تکنولوژی هسته نابودی خویش را در درون خود دارد و این امری است فراتر از این حقیقت که کمال تکنولوژی با کمال انسانی جمع نمی شود. «اتوماسیون» واقعه ای است که بین انسان و ابزار او حائل گشته است و این چنین، نظم گسترده اتوماتیک تکنولوژی، فارغ از وجود انسان به نحوی «حیات انتزاعی»، دست یافته. عالم امروز «عالمی انتزاعی» است که بر مبنای علوم انتزاعی امروز، صورت پذیرفته است. منطق بشر امروز منطق انتزاعی ریاضیات است و معماری شهرها و خانه های او را هندسه تحلیلی «دکارت» که بر مبنای سلسله ای از انتزاعات صورتی کاربردی یافته است؛ شکل داده. دو قرن است که بشر نظم حیات فردی و اجتماعی خویش را نیز با «نظم انتزاعی کارخانه ها و سیستم های گسترده بروکراتیک»، تطبیق داده است و از این راه، رفته رفته خود را به صورتی که مورد نیاز یک مکانیسم بسیار گسترده اتوماتیک باشد؛ «استحاله» بخشیده است.

این نظم گسترده نیهیلیستی، بسیار قدرتمند می نماید؛ اما در واقع چنین نیست. وقتی که برق در شهری چون «نیویورک» قطع شود؛ همه با نحوی آگاهی فطری، برق را چون پاشنه پای آشیل و چشمان اسفندیار می یابند. و یا هنگامی

مقاله آخرین دوران رنج - سید مرتضی آوینی
با تلخیص

درباره «درباره مذاکرات هسته ای»!

اصلا مگر می شود شما دانشجوی این مملکت باشی و نشریه دانشجویی هم بدی؛ اما توی اون حرفی از مذاکرات لوزان به میان نیاری؟ یعنی واقعا به نظر شما این کار درست هست؟ مخصوصا الان که دیگه خرد و کلان، عامه و خاصه همه به نحوی در مورد مذاکرات هسته ای اظهار نظر می کنند؛ آیا زشت نیست که دانشجوی این مملکت نشریه بده و حرفی از مذاکرات هسته ای نزنه؟ اصلا چه موضوعی مهمتر از مذاکرات هسته ای و رفع تحریم های ظالمانه غرب علیه ملت ایران؟

شکی نیست که مذاکرات هسته ای از اهمیت بالایی برخوردار است. اما در این نشریه به جای این که درباره مذاکرات هسته ای حرفی زده شود؛ قرار است درباره مذاکرات هسته ای بحث شود. یعنی پرسیده شود که چرا درباره مذاکرات هسته ای حرف زدن، تا این حد اهمیت دارد؟ طبیعی است که در جواب به این سوال گفته می شود؛ زیرا نتیجه این مذاکرات بر زندگی مردم تاثیر ملموس و قابل مشاهده ای خواهد داشت. به فرض که این حرف درست باشد؛ اما سوال دیگری اینجا مطرح می شود و آن هم اینکه آیا اموری وجود دارد که بر زندگی مردم تاثیر گذار باشد؛ اما ملموس و قابل مشاهده نباشد؟ درست مثل هوایی که پیرامون ما را فراگرفته است و نمی توان به آن اشاره کرد. اگر چنین اموری وجود دارد؛ پرداختن به آن ها تا چه حد اهمیت دارد؟ تا چه حد ما موظفیم که به هوایی که در آن تنفس می کنیم هم فکر کنیم؟ (مشخص است که منظور از هوا، همان آب و هوا نیست)، مشکل اینجاست که مردم معمولا فکر می کنند که دیگران هم مثل خودشان می بینند و فکر می کنند و اگر کسی متفاوت از آنچه که آن ها می بیند؛ مسائل را ببیند و طرح کند؛ نگاه های منفی خود را روانه او می کنند. اما آیا می توان مسائل جامعه خودمان را طور دیگری فهمید؟ مثلا چگونه؟

غرب سال هاست که ما را تحریم کرده، ظالمانه ترین تحریم ها و مهمترین تحریم غرب علیه ما نه تحریم نفتی است و نه تحریم بانکی. بلکه تحریم تاریخی است. غرب گذشته ما را از ما تحریم کرده و قریب به ۲۰۰ سال است که دروازه ذهن و زبان انسان شرقی، بر دریافت های کمی حاصل از تسلط تاریخ و تفکر غربی گشوده است. تا جایی که ما دیگر توان هم زبانی با بزرگان خود نظیر سعدی، حافظ، مولانا،

زن، گمشده تاریخ ماست.

مسلم همه شما قبول دارید روحیه حساس و عرفانی زنان نیاز به آرامش و آزاد بودن از ارتباطات آشفته دارد. زیرا مربی واقعی برای این که ظرافت روح افراد تحت تربیت خود را درک کند، باید روحی لطیف و عرفانی داشته باشد و روح لطیف اگر درگیر مسائلی خشن شد، به زحمت می‌افتد و از کار ظریفی که به عهده دارد باز می‌ماند. اگر تربیت از طریق روح‌های لطیف



ممکن است باید این روح‌ها در کشاکش مشکلات اجتماعی گرفتار نباشد. و اگر کار ظریف تربیتی به عهده زنان با آن روح عرفانی خاص نباشد مسلم شخصیت دیگری که تا آن حد دقیق چنین کاری را انجام دهد نخواهیم داشت. معلم و کتاب و پدر هیچ کدام آنچه را زنان انجام می‌دهند نمی‌توانند انجام دهند.

در تربیت دو چیز ضروری است؛ یکی لطافت و صفای روح، و

دیگری روحیه انس‌گیری. مسلم پدری که صبح می‌رود و شب می‌آید، اگر بر فرض هم این دو خصوصیت را داشته باشد نمی‌تواند اعمال کند. از طرفی آن انسی که روح لطیف کودک نیاز دارد عموماً در روح مردان نیست. علاوه بر کودکان حتی جوانان هم آنقدر که با مادرشان می‌توانند تماس و انس بگیرند با پدرشان نمی‌توانند. حال اگر به چنین روحیه‌ای نیاز داریم، که داریم، و حال که چنین روحیه‌ای به طور فطری در زنان هست، پس همه افراد جامعه باید سخت مواظب زنان باشند که در گیر و دار زندگی، روحیه‌ی تربیتی آنان آسیب نبیند. و حضرت علی (علیه السلام) در این راستا به فرزندشان توصیه می‌کنند چون پهلوانان با زنان برخورد نکن و بارهای زندگی را بر دوش آنان مگذار. کار وقتی مشکل می‌شود که زنان نیز از گوه‌ری که در وجودشان هست غافل باشند و در جهت رشد آن تلاش نمایند، و نه تنها در رشد آن کوشش نکنند بلکه خود را در ورطه‌هایی بیندازند که روحیه‌شان به روحیه‌ی مردانه تبدیل شود. چون به قول خودشان می‌خواهند از مردها عقب نیفتند! «پهلوان خانم» شدن که هنر نیست، زن بودن هنر است، در زن بودن گوهر خدمت نهفته است و در پهلوان بودن قدرت، وقتی این دو در زن جایجا

شود و روحیه‌ی اعمال قدرت جای ارائه خدمت را بگیرد، مثل این‌است که سرکه‌ها شیرین، و شربت‌ها ترش شود، در این صورت هیچ‌کدام به کار نمی‌آیند. در فرهنگ‌های انحرافی کمالاتی را برای زنان تبلیغ می‌کنند و ارزش می‌نهند که عملاً زنان را از نظر روحیه به مرد تبدیل می‌کند، و به اسم شرکت زنان در مدیریت جامعه از زن یک مرد

مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه حال ما نمی‌دانیم با این شعارهای وارداتی از غرب چه نتیجه‌ای حاصل جامعه‌ی ما و زنان ما می‌شود. نه زنان ما می‌دانند چه عظمت‌هایی را از دست داده‌اند و نه مرد هایمان می‌دانند چگونه فضای امن و پاک خانه از دست می‌رود.... باید در نظر داشت که اصرار بر عادات خشک و خالی، بدون برگشت به ریشه‌های بقای خانواده، ما را از اصل مطلب دور می‌کند و برسرگردانی مان می‌افزاید، و لذا باید توجه داشت که با پند و اندرز نمی‌توان خانواده‌ای را که به جهت اومانیسیم یا اصالت دادن به نفس اماره در حال فروریختن است بر پا نگاه داشت، عامل برپاداشتن خانواده اصیل، یعنی «خانه توحید» برگشت به روح بندگی است. در چنین خانه‌ای هیچ‌کس بر هیچ‌کس حکومت نمی‌کند، بلکه خدا است که حاکمیت دارد و همه افراد هم در فضای روحانیت بندگی خدا، پذیرای حکم خدا در خانه هستند و این است رمز و راز یگانگی در خانه و سکنی‌گزیدن در آن. حفظ گذشته توحیدی خانواده، در فضای تمدن اومانیسیمی محال است. همچنان که اومانیسیم با علم و تمدن گذشته‌ی توحیدی ما نمی‌تواند مناسبتی داشته باشد و با خانواده توحیدی گذشته ما هم هیچ مناسبتی ندارد. نه خانواده امروزی، کوچک‌شده خانواده گذشته است و نه علم امروزی، رشدیافته علم گذشته است. علم امروز به عالم و آدم از منظری دیگر می‌نگرد که در نگاه آن، نه آدم بنده خدا است و نه عالم آیت حق. آدم‌ها ایزارانند و عالم هم شی‌ای که باید هرچه بیشتر در آن تصرف کرد و از آن سود برد، در چنین منظری سرنوشت خانواده جز گسستگی نخواهد بود.

منبع: کتاب زن آنگونه که باید باشد. نوشته استاد اصغر طاهرزاده برای دریافت فایل پی دی اف کتاب می‌توانید به آدرس زیر مراجعه کنید: lobolmizan.ir

گیرد؛ متناسب با غایات خود تمام اجزا پیرامونش را خواهد چید. و در یک اقلیم، دو پادشاه ننگند. البته راه حل، بازگشت به عقب هم نیست. اما نکته مهم اینجاست که زمانی می‌توان به رسیدن به یک راه حل امید داشت که مسائل درست طرح بشوند. در جامعه ما مسائل آن قدر سطحی طرح می‌شوند که در نهایت راه حل هم سیاست معرفی می‌شود. باید دانست تا زمانی که راه حل خروج از تمامی مشکلات خود را سیاست می‌دانیم؛ هنوز مسائل جامعه بی تاریخ خودمان را درست فهم نکرده ایم. آیا لازم نیست که در کنار پرداختن به موضوع مذاکرات هسته‌ای، به این امور هم اندیشید؟

فایل ورد تمام مطالب این نشریه، از طریق وبلاگ تشکل آرمان به آدرس armaniut.blog.ir قابل دسترسی است.

مراسم عبادی – سیاسی عید نوروز!

مراسم سیاسی – عبادی عید نوروز، هر ساله در کشور ما با شکوه هرچه تمام تر برگزار می‌شود. مردم مومن و انقلابی از یک ماه قبل از نوروز، به خیابان‌ها می‌آیند تا «نیاز»‌های خود را بخرند. البته حقیقت این است که مردم ما به «خرید کردن» بیشتر نیاز دارند تا به «کالایی» که می‌خرند!

رفتن به «بانک»، «تکبیره الاحرام» مراسم دشمن شکن تعطیلات نوروز است. مردم در ابتدا به بانک‌ها حمله می‌کنند. شدت این «حمله بانکی»! به قدری است که در بانک‌ها، «پول نقد» و «تراول چک» کم می‌آید. «عابربانک»‌ها نیز با صف‌های طولانی مواجه میشوند و در بسیاری اوقات به دلیل حجم زیاد مبادلات، شبکه «شتاب» از کار می‌افتد.

بعد از «تکبیره الاحرام»، نوبت به قرائت «سوره حمد» است. مردم این کار را در پاساژها، بازارها و مراکز خرید انجام می‌دهند.

مردم ما برای آنکه به آیه «فاستبقوا الخیرات» [ترجمه: در کار خیر از هم سبقت بگیرید.] عمل کنند، در خرید کردن، آن چنان از یکدیگر سبقت می‌گیرند که بیم له شدن خردسالان و پیران در زیر دست و پاها می‌رود. وقتی به طلا فروشی‌ها نیز سر می‌زنیم، انگار که مردم در حال خرید شیر پگاه هستند: «آقا دو تا طرح امامی به من بدید»، «آقا من پنج تا گرمی می‌خوام».

دانشمندان «علم مردم شناسی» بر این عقیده هستند که راز این شوق مردم به خرید طلا را باید در اشتیاق آنان به عمل به آیات قرآن یافت. خصوصاً که قرآن می‌فرماید: «خدا زینتکم عند کل مسجد» [ترجمه: زینت هایتان را در هنگام هر نماز برگیرید.]

مردم ما برای اینکه در «مانور تجمل» شرکت کنند، به خرید «لی ترک» و «کفش چینی» نیز، علاقه زیادی نشان می‌دهند.

عید بدون «آجیل» ممکن است «باطل» شود، لذا از باب «احتیاط» مقدار زیادی «آجیل» می‌خرند. «میوه» نیز در حکم «سوره نماز» است و مبتنی بر اجماع فقهای شیعه باید «سوره»، در نماز «تمام» باشد. وگرنه نماز «باطل» می‌شود. پس سیب و پرتقال‌های کیلوی بوووق! تومانی را که دولت فخمیه از سه ماه قبل ذخیره سازی کرده است؛ می‌خرند و به منزل می‌برند.

در ادامه این مراسم دشمن شکن و در شب سه شنبه آخر سال، مردم برای حفظ سنت سیئه آتش بازی، ترفه‌های زیادی از جنس اکلیل-سرنج و یا کبریتی منفجر می‌کنند و در کنار پریدن از آتش، حرکات موزون انجام می‌دهند. مردم بسیار مواظبند که تا حد امکان به مکان‌هایی بروند که دور از چشم برادران ناجا باشند. البته این آتش بازی «واجب» نیست؛ ولی «مستحب» است و در حکم «قنوت» نماز به شمار می‌رود. برخی اسناد تاریخی نشان می‌دهد که در سال‌های دور در برخی نقاط کشور مانند «دانشگاه صنعتی بوووق»، دانشجویان هر ساله در مراسم «چهارشنبه سوری»، خستگی «کوئیزها» و «میان ترم»‌هایی را که در طول سال از آن‌ها گرفته شده است؛ با رقص و آواز از تن به در می‌کرده‌اند و بعد از آن به شهرهای خود رهسپار می‌شده‌اند.

مردم در ماه پایانی سال، خانه‌های خود را تمیز می‌کنند؛ چرا که «النفاه من الایمان و الکثافه من الشیطان!» البته محققین هنوز نتوانستند بفهمند که چرا مردم ما پس از «خانه تکانی»، از خانه‌های خود رخت برمی‌کنند و ایام عید را در شهرهای غریب و در زیر چادر و در باران و برف و کولاک به سر می‌برند. برخی فقها به این نتیجه رسیده‌اند که شاید علت این کار به خاطر «استحباب» خواندن نماز در زیر آسمان باشد، مانند نماز عید فطر که مستحب است در زیر آسمان خوانده شود.

با رسیدن به روزهای بیست و پنجم و بیست و ششم اسفند، مردم که انگار از زندان «گوانتانامو» و «ابوغریب» آزاد شده باشند؛ عزم سفر می‌کنند و به جاده‌ها حمله! برخی با وسایل حمل و نقل عمومی، اما همان‌طور که در «نماز جمعه» برخی با خود «جانماز» می‌آورند، برخی از مردم هم با خودروهای شخصی خود عازم سفر می‌شوند. در ایام عید پانصد هزار پلیس در کنار جاده‌ها و بر سر پیچ‌ها می‌ایستند تا مردم ما در این عبادت دسته جمعی، صحیح و سالم طی مسیر کنند. بالاخره هر چه باشد یک نماز جماعت ده نفری هم یک فرزند «اقامه گو» می‌خواهد، چه برسد به این عبادت که در آن صد و چند میلیون نفر به صورت جمعی به سفر می‌روند!

آن دسته از مردم آسیب پذیر و بی بضاعت که توان شرکت در این مراسم عبادی-سیاسی را ندارند، هم می‌توانند در خانه بنشینند و از طریق «تلویزیون» و با دیدن روزانه چندین فیلم سینمایی و تماشای برنامه بسیار ارزشمند و فخیم «آقای گزارشگر» در این عبادت جمعی شرکت کنند. بالاخره اگر نشود «وضو» گرفت، باید «تیمم» کرد، و اگر سفر میسر نشد تماشای تلویزیون که مقدور است. آنچه که مهم است این است که باید این اوقات فراغت، به هر وسیله‌ای که شده پر بشود.

در روز «سیزدهم نوروز»، مردم همه با هم به آغوش طبیعت می‌روند. دختران و پسران جوان و نوجوان با بازی‌های جمعی مانند وسطی، والیبال و ... با یکدیگر «انس» می‌گیرند. هرچه باشد «من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها!» و چه بهتر که این انس در طبیعت اتفاق افتد. در نواحی شمالی کشور، برای اینکه کاملاً دیگران با طبیعت آشنا شوند برخی زنان حجاب از سر برمی‌دارند. باز هم هر چه باشد «موی سر» هم یکی از «مناظر طبیعی» است! البته در روز «سیزدهم به در»، به طبیعت و جنگل‌ها و رودها لطامت جبران ناپذیری وارد می‌شود و آلوده می‌شوند. تا جایی که برخی از کارشناسان پیشنهاد داده‌اند که نام این روز از «روز طبیعت»، به «روز حمله به طبیعت» تغییر داده شود! اما در کل این مسئله، چندان اهمیتی ندارد.

السلام علیکم و رحمه ... و برکاته.
... اکبر، ... اکبر، ... اکبر. نماز تمام شد!